

برای جلیل صفریگی ، صفا و صداقتش
و همه ی چیز هایی که از او آموخته ام .

" خاک ریشه در درختان دارد "

خاک ، ریشه در درختان دارد

اگر

درختان

میوه هاشان طعم تلخ خاک می دهد

و سقف آسمان

پایین

آمده

اگر پرندگان

بال شان

به تهمت خاک آلوده است

باید فکری کرد

باید فکری کرد

و گرنه آسمان خوراک خاک خواهد شد .

" کردی برقص "

و دایره

باز تر می شود

و باز

دایره تر می شود

هندسه ای رقصان

و رنگ هایی شاد که می جوشد

با دست ها

دستمال ها

لرزم لرزآانه جانم لرزآانه

امشاورووسی بالابرزآانه

اما من هنوز عربی چشم های تو را می

می رم

و می روم تا سیاه

مست

لرزم لرزآانه

به فصلی تازه از زمین

برقصیم بیا

به رنگ هایی که شاد

به بیشتر از عاشقم

به دایره که بازتر
که دایره تر
 که بازتر
که دایره تر

" بازی ، زیبا "

تنها
کسی می تواند
این بازی را زیبا کند
که تویی
جوری قشنگ
که آدم بی اختیار می گوید
" من هم ، هستم "

برای مهرزاد که یکی از سیرن های هفت سینش کجاست ؟

" از رفتن "

رفته ای

جای راحتی گرفته ای خوابیده ای

شاید هم

□

به هر حال اینجا جای تو عجیب خالی است

جوری که

حتا اگر خودت هم باشی

نمی توانی جای خالیّت را

پر

کنی .

" از ماه و همسایه "

صلوة ظهر

ترانه ای برای ماه می گویم

و آن را

در یکی از روزنامه های عصر

به نام دختر همسایه می کنم

تا شب

چهارده بار بنوازد

تا ساعت

کم

بیاورد

تا دختر همسایه

چهارده بار

تکرار شود .

" از تابستان "

از این به بعد

ما

خورشید را

بیشتر خواهیم دید

و باغ سایه ها

و رقص شیرین سیب ها را بر شاخه ها

و خواهیم گفت

به افتاب

به آب ها و میوه ها

سلام

سلام

رسیدن تان به خیر

"شب تمام"

شب ، تمام
ماه ، نا تمام
خاموشم
تاریک اما نه
بر لبانم
لبخند کج ماه می سوزد
در نگاهم چراغ ستارگان

□

می سوزد
چراغ آخر و
ماه ناتمام
شب
تمام

"بوف کور"

گرمایی از تو

ریخت بر

دست هام

- ابرهایی که در من

شکل می گیرند غمگینند

(بعدی را محکم تر)

در آغوشم

سرد

می ریزی

در پیراهنم دروغ می رقصم

(چاقوی سوم

رفتن می وزد)

- بعدی را بغض می کنم

می ریزم در گلو
- ابرهایی که در من
از شکل می افتند
از شکل می افتند
چاقوی دیگر را

"بیدها"

این بیدها دیگر
مجنون نیستند
که ریشه گسترانیده اند در خاک
و در سایه سارشان
هیچ عاشقی
خواب گیسوان یاری را نمی بیند
نه! مجنون نیستند
به گیسوان درازشان نگاه نکن
ساعتی دیگر

دهان موریانه ها

از گیسوان شان

پر

خواهد

شد .

"از آبی"

چشم های تو

حرف ندارند

عین شعر های من

مثل فرصتی که

عشق

آبی است

مثل زندگی

که از شیر آب می جوشد و
لیوان مرا پر می کند
و انگاه
که چشم های تو حرف ندارند
من چقدر دلم می خواهد
باد باشم
در بادبان های دریا
تا آبی تر از این
سخن
برانم .

"آسمانی بال خورده"

آسمانی بال خورده
هوایی تنفس شده

و بادی که

محکم

می کوبد

به در

و مدام دیوانه بازی در می آورد

من اما فکر می کنم

زندگی هنوز

چیز های تازه ای دارد برای ما

- مثلاً؟

- مثلاً هنوز - تازگی دست های تو

برای دست های من

"از ماه"

دیگرم را

از آینه بیرون می کشم
شبییه تو
آینه را پر می کند
من
تاریکی ام چند برابر
و چهره ام
پر از خمیده ی ماه می شود

"از آفتاب و پیراهن"

پیراهن تو / بتابد
تا من
به بند رخت خورشید خیس را
بیاویزم
هنوز حسرت پیراهن تو در تن من است .

نگاه کن که چگونه
چین می خورم و
چروک می شوم
چین می خورم و
چروک می شوم
دارد کم کم بیشتر سردم می شود
پیراهنت را بده
من بپوشم

"طلوع اسب ها"

- اسب های خیالت را هنوز داری؟
 - اسب هایم غروب کرده اند
 - و جاده های خیالی
- خالی مانده اند

اما هنوز ابر هایم را دارم
و رنگین کمانم را هنوز هم خودم می توانم ببافم
و حس می کنم که زمین زیر پای من است
زمینی که هنوز اصرار دارد فصل هایش را بیشتر کند
و ان قدر
امید دارم
که منتظر طلوع دوباره ی اسب هایم بمانم

"یادم باشد"

یادم باشد
فردا را جلو بیندازیم
و ساعت را کوک کنم روی چه وقت
فردا باران بگیرد
بباید تا نزدیکی های عصر

و بر گردد
یادم باشد
اگر آهسته گام بردارم
دیرتر شب می شود
و آفتابگردان ها
چند دقیقه دیر تر لال می شوند
چیزهای دیگر هم یادم باشد
یادم باشد
یادم باشد
یادم باشد
دوستت دارم

"لخته های هوا"

لخته های هوا

آبی سرد
و من پرنده ای با بال های کوژ

□

اگر چه
در نگاه درخت دارد
شکل پرنده هرگز می ود
اما در تو
سوسو می زند پروازی
که از ناتوانی ات
بر
می خیزد

"آبی ، زرد"

از من آبی
از من زرد
از من هر رنگی که
دل‌تان بخواهد

فقط

زحمت این نقاشی را شما بکشید

سعی کنید

آبی را خوب از آب در بیاورید

جوری دست بگردانید

که به احساس آب خراشی نیفتد

من مرگ را نمی فهمم

حرف زندگی را بکشید وسط

آقایان نه شما مانی

نه من نیما اما

هر کس تنهائیش را ...

بگذریم

بگذارید هر چه می کشیم همه از عشق باشد .

"ناگهانی از دور"

ناگهانی از دور
غباری بر نمی انگیزد
و من خیره به دور دست دور
تا چشم کار می کند نیستی
و تا چشم کار می کند دوستت دارم
و همینطور که دارم
دوستت دارم
تاریکی را می شنوم
که دارد بزرگ می شود
بزرگ می شود
بزرگ تر

□

از آن همه آبی
جز سوسوی مختصری باقی نمانده است

□

من اما
دوام می آورم
با همین دوستت دارم

اگر چه

این کورسوی آبی نیز بمیرد .

"قشنگ تر هم می شود"

هی پر رنگ تر می شود

پر رنگ تر می شود

رنگ ، تر می شود

باران دختر می دود و

هی قشنگ تر می شود

قشنگ تر می شود

قشنگ ، تر می شود

□

"خسته ام " می میرد

دیگر من که پا گرفته با باران

هی پر رنگ تر می شود
هی قشنگ تر می شود

"تمام این سال ها"

تمام این سال ها
باران
یک بنددر من بیدار بوده و
من بی چتر دوستت داشته ام
تمام این سال ها
دیوانه ای را
که سمت چپم ریخته ای
گرم نگاه داشته ام
گرمم نگاه داشته
تمام این سال ها

تمام این سال ها

یک تنه

هم باران بوده ام

هم دیوانه

"هم سایه"

آخرهای هم سایه بود

من داشتم در خودم پنجره ای کار می گذاشتم

همسایه داشت دیر می شد

شاید هم دور

درست نمی دانم

شب اما

ما کلید هایمان را

در قفل تاریکی انداختیم
چرخیدیم
چراغی باز شدیم
تاریک ، ریخته
چراغ ها حسابی گل
همسایه را اما نمی دانم
پنجره را در خودش به کار بست
یا بست ؟

" یا هنوز "

یا هنوز
چشم های قشنگی داشت ؟
- شبیه اول خودش نبود
شکسته بود

آن قدر که بتواند آینه را
- از چشم هاش چیزی می شد ... ؟
- گفتم که
آن آدم اول نبود
مثل ما که دومی
سومی حتا نیستیم !
شکل خسته ی باران بود
زمین را دیر باور می کرد
بارور می کرد
- بعد ؟
- خم رنگین کمان بود
بعد از شکل شکسته ی باران

"از چشم هات"

از چشم هایت ابری خوانده نمی شود

دست هایت خالی

خالی ست

نه آسمان با توست

نه زمین

اما چیزی

زیر پوستت دارد می دود

می دود

چیزی که اینه را

در تو

دقیق کرده است

" از پرانتز "

از ماه

پنجره های زیادی را پرانتز باز
نگاهداشته ام

اما همیشه

آخر سر

دستی

ماه را به روی من (

و من تا می آیم

ماه را از اول

زمین زود می رسد به روز

پنجره های زیادی

در من

فراموش می مانند

" بعد "

بعد

دست بگذارند روی سفید

و بگویند : مگر مرگ

ملافه ها بخار می شوند

هیچ با دست

آبی آن همه نیست

که با آن

بتوان خوابی دید

بگردند دنبال هفت سالگی شان

شاید

هنوز آدم هایی باشند

که نیم دیگرشان سیب است

" غیر از ماه "

اینجا
به غیر از ماه
مگر کس دیگری هم هستم؟

"نیمی از صورتت را عاشقم"

نیمی از صورتت را عاشقم
- ماه هنوز خیلی فاصله دارد تا ماه -
ببخشید
من جایی عاشق شما نشده ام
من عاشقم که
شما دختر همسایه اید
- ماه هنوز فاصله دارد تا ماه -
یعنی می خواهد
این فاصله ها بشکند

یعنی این خیابان می خورد
به سال ها بعد
و به میدان رقصی چنین
- ماه چیز زیادی نمانده -
یعنی صدای تو
صدای تو
صدای تو
در دست هام می لرزد
- ماه چیزی نمانده جز ماه -

" مثل جاری "

مثل جاری رود بود
راهش را گرفته بود خیابان
و خیابان

دور می شد

دور

خیابان می شد

من اما

دنبال خیابانی می گشتم

که مرا

به خودم برگرداند

شکل جاری رود بود

اما او

دور می شد

دور او می شد

" از شعر "

بوی سیب را خط بزنم باید

تا

باران بیاید اول سطر

بعد هم می شود

خیابان تا

که بیشتر سفید از کاغذ

غروب در قاب و

تاریک رو به ماه نیز

به همین شکل

- ببخشید آقا

از پنج گذشتیم

- هنوز از نه

- آه

باز هم که این مسیر را اشتباه آمده ام

این خیابان که

به دریا نمی ریزد

دست مرا هم

که از پشت

بسته است این شعر

" طوطیان ریخته "

طوطیان ریخته

و کلماتی که

خیس

مرده اند

- اجرای تازه ای از کلاغ

موسیقی پاره وقت :

ما را خام می خورد

این خاک

- این اجرا

اما

تازه که نبود

- نه ، فصلی تازه قرار نیست

□

زبان های ریخته

کلماتی که خیس

موسیقی پاره پاره

□

طوطی خسته است .

" از رفتن "

رفتن

رفتن

رفتن

به جانب سفید

و خون مردگی انار

به جانب

سایه هایی که در هم خرابند

□

از آبی
و نگاهی که
پیکاسو

"ای ساربان آهسته ران"

ای ساربان مستفعلن مستفعلن مستفعلن
- پا را از شتر فراتر گذاشته ام
صبح را بر صحرا گشوده ام
اگرچه
نه ناگهانی از اسب
نه آن همه عربی ریخته در چشم ها
ای ساربان تا دور روز است
تا دور آبی است
- مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

می خواهم از این بحر بیرون بزنم
این همه شتر
چرا
اینجا قطارند
کسی نیست به این سفر لگام بزند
ای ساربان
ای ...
بخواب !

" من فقط یک راوی ام "

می توانست کاری کند
که یک قلب
گرم
گرم

یک صدا

زنده

زنده

نرود زیر ماشین اما

- من فقط یک راوی ام

می توانست

پنجره را باز بگذارد

که پرنده اینهمه نخورد به شیشه

و با پرهاش فرو

نریزد

- من فقط یک راوی ام

می توانست ...

□

می دانستم که چاه

الآن

زیر پایش

دهان

باز می کند

کرد

کمک ، کمک ، کمک

- من فقط یک راوی ام

" از خواب "

این سیرین می گوید : آینه در خواب
دختر است

که پیراهنت را

آبی می خواهد

تو را بیشتر

و چهره ات را شبیه تر از این

ابن سیرین می گوید :

بعضی از خواب ها را

حتماً

باید دید

جابر مغربی می گوید : چشم های زیتونی در خواب دلالت دارد

بر آفتاب پنج عصر

و خیابان ها و میدان هایی که حول آن می چرخند

جابر می گوید : بعضی از خواب ها را با چشم باز باید دید

کرمانی می گوید : خواب عربی دلالت دارد

بر ختری عجمی
که قلبش گرم می تپد
آن هم برای تو
کرمانی می گوید : بعضی از خواب ها را چشم بسته هم می شود دید
من اما می گویم
در پارکی
که نیمکتی در آن
برای عشق ورزی خالی است
با بعضی از خواب ها
قرار ملاقات باید گذاشت .

" بگذار ماه "

بگذار ماه
بر خاموشی ات بتابد

باور کن
تو می توانی
خانه ای داشته باشی
که از دریچه ی آن
چشم بدوزی
به ستاره ای که
خودت اختراع کرده ای

" دو "

□

دو صدای پا
از کنار هم گذشتند
- لذتی پوست خاک را خاراند

□

در مکث بلند روز
دو سایه
از کنار هم گذشتند
و روز
برای همین آمده بود

!؟

- یعنی
همین قدر زیبایی
برای دوستت دارم کافی است

- بریز
بریز در آینه
می خواهم بیشتر باشم .

" زیبایی تو "

زیبایی تو / گیجم می کند عزیزم
و آن وقت است که می فهمم
زمین گرد است
و من چقدر ناشیانه
خواسته ام
مستقیم بکشم جلو
آن وقت است که می فهمم

باید

دورت بگردم

بگردم

بگردم

زیبایی تو گیجم می کند عزیزم

و ان وقت است که زمین می فهمد

دیگر هرگز نمی تواند مرا سر بگرداند .

" از راوی "

راوی

ریخت در سرایشی بعد از این

و جواب ها

از نمی دانم بود که می آمد

- آمده ام بمیرم در دستخطی از شما

- مرا داده ام با آب ها

- بنویسند یا ؟

- یا

چند خط

بیشتر که نیستم

تک

تک

کلمات را عشق است .

" صدای من "

صدای من

آن طرف

روی میز مرده است
و از دهان گوش می ریزد
سطری که نمی دانم

دیگر
نه تنی با رقص می برم
نه با صدای تو می روم
نه از دهان گوش
سطری

پس با این خون عاشق
که در من می دود
پس با این همه ستاره
که در من بیدار
پس ...

□

ماه خلوت نمی کند در من
برهنگی اش را